

رقعات حزين

نوشتہ

شيخ محمد علي حزين لاهيجي

(۱۱۰۳ - ۱۱۸۰ هـ)

رُقعات حزین

برگ سبز برای استاد دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی

در خرداد ۱۳۸۱ بار دیگر سعادت‌ی بود که در تهران ساعتی در محضر استاد دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی باشم و از افاضات ایشان بهره‌مند شوم. صحبت از حزین به میان آمد؛ به ایشان گفتم که مجموعه‌ای از رُقعات حزین در دست دارم. با شنیدن این خبر چهره‌ی استاد خندان‌تر شد و تأکید و اصرار فرمودند که حتماً آن را چاپ کن. اینک دو مجموعه رُقعات حزین یکجا به روش طلبگی عرضه می‌گردد. هر چند شایستگی آن را ندارد که به خدمت استاد تقدیم گردد؛ اما به خاطر وابستگی استاد به مطالعات حزین و ارادت دیرینه بنده به حضرت ایشان، دست به این جسارت زدم.

پیشگفتار

شرح احوال شیخ محمد علی حزین لاهیجی (۱۱۰۳ - ۱۱۸۰ هـ) که نیمه اول زندگانش را در ایران و نیمه دوم آن را - از ۱۱۴۷ هـ به بعد - تا واپسین نفس در شهرهای پاکستان و هند به سر بُرد و همین جا در بنارس هند به زیر خاک رفت، کم و بیش در همه تذکره‌های معاصر آمده است.^۱ دیدگاه‌های شعرشناسی و وقوف او به دانشهای بلاغی را می‌توان در یک سلسله کتب نقد ادبی دریافت که در دفاع و ردّ او نگاشته شده است.^۲ علاوه بر تذکره‌ها و کتب نقد، مأخذی که می‌تواند در پی بُردن خصیصه‌های شخصی حزین و برخی نظریات ادبی او سودمند باشد، نامه‌های دوستانه

اوست که به معاصران و دوستان خود نوشته بود. چون شخصِ حزین محترم بوده، نامه‌های او نیز مُهمّ تلقی شد و دوستانش نامه‌هایش را در مجموعه‌هایی گردآوردند و نسخه‌هایی تهیه کردند. اگر تمام این نامه‌ها به دست آید و در یک کتاب تدوین شود، قطعاً تصویر روشنتری از اوضاع و احوال حزین و نظریات او به دست خواهد آمد که تا به حال فقط نیمی از این تصویر او در تذکره‌ها و کتب محاکمات ادبی کشیده شده است.

نامه‌های حزین

مجموعه یکم، اشرف علی خان متخلص به «گستاخ» فرزند میرزا عطا محمد خان فرزند ممتاز الدوله نظیر علی خان بهادر صمصام جنگ بن عماد الدوله مختار الملک جهانگیر قلی خان بهادر احتشام جنگ در ۶ ربیع‌الاول ۱۲۲۵ هـ / ۱۱ آوریل ۱۸۱۰ م در لکهنو تدوین کرد. شامل ۴۴ نامه؛ از این مجموعه نسخه‌هایی به شرح زیر شناسایی شده است:

۱. «نسخه سبجان». گنجینه سبجان‌الله، کتابخانه دانشگاه اسلامی، علی گره، هند، شماره (۸۹۱/۵۵۲۸/۹) با تاریخ کتابت ۱۸ ربیع‌الاول ۱۲۲۵ هـ؛^۳. عکس این مجموعه را در کتابخانه آرشیو ملی پاکستان، اسلام آباد، شماره Mss/628 به دست آوردم و در چاپ حاضر از آن استفاده کرده‌ام.

۲. «نسخه ملی»: کتابخانه ملی پاکستان، اسلام آباد، شماره موقت 151، به خط یحیی علی مشتهر به آغائی ابن محمد علی خان المعروف به میرزائی هاشمی عقیلی، به تاریخ سلخ جمادی الثانی ۱۲۴۷ هـ. کاتب بر ظهر برگ اول یادداشتی دارد بدین کلمات: «بسیار جاها بسبب غلطی منقول عنه غلط دارد، صحیح کردنی است. تحریر غرّه جمادی الثانی ۱۲۴۷ هـ؛ و سپس در متن مواردی را خط زده و اصلاح کرده است. در چاپ حاضر از این نسخه نیز استفاده شده است. این نسخه را حدود ۲۵ سال پیش نزد مرحوم احسان دانش (م ۱۹۸۲ م)، انارکلی، لاهور دیده بودم و از آن یادداشتی برداشته بودم که در فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان تألیف احمد منزوی، اسلام آباد، ۱۹۸۶ م، ج ۵، ص ۳۳۵ - ۳۳۶ گزارش شده است. پس از وفات احسان دانش این نسخه همراه با دیگر نسخه‌های خطی او به کتابخانه ملی منتقل شد. درین چاپ از آن بعنوان نسخه بدل استفاده شده است.

۳. به خط باری ناته، به دستور پندت کنهیلال، مورخ ۱۹ ذی الحجه ۱۲۵۵ هـ در

اکبر آباد و کانپور، این نسخه در سال ۱۹۶۶ م در دست مرحوم مسعود حسن رضوی ادیب، لکهنو بوده است؛^۴ ولی از موقعیت فعلی آن خبر ندارم. مجموعه دوم، بدون نام گرد آورنده، شامل ۲۵ نامه. ازین مجموعه نسخه‌ای در کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور، شماره II20 pe، در مجموعه، برگ ۶۸ ب - ۸۰ الف قرار دارد. مجموعه به قلم سورج بهان پندت است که تذکرة الاحوال حزین را نیز در برگهای ۲۹ ب - ۶۸ الف دربر می‌دارد و در سنه نهم جلوس محمد اکبر ثانی (= ۱۲۲۹ هـ) کتابت شده است. متن آن بر اساس این تک نسخه تصحیح شده است.

مجموعه‌ها و نامه‌های پراکنده

علاوه بر دو مجموعه فوق - که در این صفحات چاپ شده است - مجموعه‌های دیگر نیز در فهرس و منابع شناسایی شده است، ولی فعلاً در دسترس بنده نیست و نمی‌توانم اظهار نظر کنم که چه تفاوتی با دو مجموعه پیشگفته دارند. مجموعه‌ها و پراکنده‌ها که دیده و بررسی شود، به شرح زیر است:

۱. مجموعه‌ای بدون نام گردآورنده، در کتابخانه خدا بخش، پتنه، شماره فهرست فارسی 2201، مورخ ۱۱۹۵ هـ، برگ ۱۶۹ - ۱۷۵.^۵

۲. مجموعه‌ای بدون نام گردآورنده، شامل نامه‌هایی که حزین به نواب یحیی خان صوبه‌دار لاهور - که در سال ۱۱۵۸ هـ صوبه داری لاهور داشت - نوشته بود. در کتابخانه خدا بخش، پتنه، شماره 3784، مورخ (۱۴ - ۱۲۱۳ هـ / ۱۷۹۹ م)، ۲۵ برگ.^۶

۳. مجموعه‌ای شامل ۵ نامه که حزین در پاسخ رقعات شیخ حسن نوشته بود و ختک محتویات هر پنج‌نامه را به تفصیل آورده است.^۷ نسخه در کتابخانه خدا بخش، پتنه، شماره 407، برگ ۱۰۵ ب - ۱۱۰ ب است. چاپ جواب رقعات شیخ حسن، انتشارات علی اکبر علمی، تهران ۱۹۶۴ م.^۸

۴. مجموعه‌ای در کتابخانه آزاد، دانشگاه اسلامی، علی‌گره، شماره Univ 286 Per 3، مورخ ۱۲۵۷ هـ در کانپور، آغاز رقعه یکم: قبله صورت و معنی سلامت، ارقام قلم مکرمت شمیم، ۱۰۲ گ.^۹

۵. نامه حزین خطاب به سراج الدین علی خان آرزو، در گنجینه سبحان الله، کتابخانه دانشگاه اسلامی علی‌گره، شماره 3/11 - 297 بی تاریخ؛ و نیز در: کتابخانه خدا بخش، پتنه، شماره 2351؛ در کتابخانه لیتون، شماره 3/46.^{۱۰}

۶. نامه‌ای که حزین در جواب شخصی نوشته است. در گنجینه سبجان الله، کتابخانه دانشگاه اسلامی، علی گره، شماره 3/11-297، مورخ ۱۲۰۱ هـ، ۵ برگ.^{۱۱}
۷. رقعهای دیگر در همان گنجینه است، شماره 891.5528/36، بدون تاریخ، ۷ برگ.^{۱۲}
۸. رقعهای به دوستی که در ریاض الافکار (خطی، خدابخش، گ ۴۱ ب) نقل شده است.^{۱۳}

۹. نامه‌ای که حزین در ۷ شوال ۱۱۳۲ هـ در محاکمه اشعار جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی و پسرش کمال الدین اسماعیل به دوست خود میرزا ابوطالب شولستانی نوشته بود. حزین بخشی از آن نامه را در تاریخ و سفرنامه (چاپ علی دوانی، تهران، ۱۳۷۵ ش، ص ۱۸۳ - ۱۸۰) آورده است و قطعه‌ای منظوم نیز در این باره در دیوان حزین لاهیجی (به تصحیح ذبیح الله صاحبکار، نشر سایه، تهران، ۱۳۷۴ ش، ص ۶۵۲ - ۶۵۳) وارد است.

۱۰. نامه‌ای از حزین در شرح بیتی از حکیم خاقانی، چاپ شده در مقاله جمشید سروشیار، مجله یغما، تهران، شماره ۲۲ (۱۳۴۸ ش)، ص ۲۶۵ - ۲۶۸.^{۱۴}

گرآوردنده رقعات

درباره گردآورنده مجموعه اول یعنی اشرف علی خان متخلص به «گستاخ» اطلاعاتی زیاد در دست نیست، جز این که با نواب صدرالدین فایز و پسرش حسن علی قرابت داشت. نام پدر و اجداد او با القابی که در دیباچه رقعات آمده است می‌رساند که آنان از دولتمردان بوده‌اند. قدرت الله شوق در تذکره طبقات الشعراء (تألیف ۱۱۸۹ هـ) شرح حال «میرزا اشرف علی گستاخ پسر عطا علی خان» را آورده است که البته در نام پدرش با ضبطی که در دیباچه رقعات حزین آمده است، کمی تفاوت دارد. آنچه شوق نوشته است: «میرزا اشرف علی گستاخ پسر عطا علی خان که از وکلای صاحبان فرنگ در بلده رام پور است. جوانیست وجیه، طبع رسا و فکر بجا دارد و از شاگردان حکیم صدرالدین خان موصوف. یک بیت او به نظر رسیده».^{۱۵} سپس یک بیت اردوی نقل کرده است. اگر سال تألیف طبقات الشعراء - ۱۱۸۹ هـ - را در نظر بگیریم، بعید به نظر می‌آید که گستاخ ما نماینده حکومت انگلیس در رام پور بوده باشد، زیرا در سال ۱۱۸۹ هـ هنوز حکومت شاه عالم دوم بآبروی در هند برقرار بود و انگلیسها در شمال هند مخصوصاً در رام پور تسلطی نداشتند.

مخاطب رقعات

نامه‌های این مجموعه خطاب به نواب صدرالدین محمدخان «فایز» دهلوی (م ۱۱۵۱ هـ) و پسرش اشرف‌الدوله میرزا حسن علی خان و دیگران از جمله غلام حسن خان است. نواب فائز دهلوی از رجال شناخته شده فرهنگی و ادبی شبه قاره است و او آثار متعدد به زبان فارسی دارد و شاعر دو زبانه - فارسی و اردو - بوده است. او در شاه‌جهان آباد (دهلی) می‌زیست. حزین با وجود همه بدگوییها از هند و هندیان، به نواب فائز سخت ارادت و علاقه داشت. تشیع فایز را نمی‌توان در ایجاد این روابط حسنه نادیده گرفت.

نواب فایز دهلوی شرح حال اجداد خود را در رساله‌ی منهج الصدر (نسخه خطی کتابخانه ناصریه، لکهنو، بی‌شماره) آورده است.^{۱۶} یکی از معاصران او بهگوان داس متخلص به «هندی» (زاده ۱۱۶۴ هـ، زنده ۱۲۲۰ هـ) در تذکره‌های سفینه هندی و حدیقه هندی شرح حال فایز را آورده است. ترجمه وی که در حدیقه هندی (تألیف ۱۲۰۰ - ۱۲۱۱ هـ) آمده، از همه دقیقتر است و چون نسخه این کتاب منحصر به فرد است، عبارت آن تماماً آورده می‌شود:

«صدرالدین محمد خان فایض [کذا] تخلص ولد زبر دست خان بن ابراهیم خان بن علی مردان خان مرحوم ابن گنج علی خان است؛ او از طایفه انکشت - از عشایر اکراد - و ملازم قدیم شاه عباس ماضی بود. در طفلی شاه در هرات به خدمتش می‌بود. بعد جلوس شاهی به حُسن خدمات و مردانگیها که در فتور ازبکیه و محاربات آن طبقه ازو صدور یافته بود به مراتب عُلیای خانی و لقب ارجمند بابائی سر افتخار به فلک کشیده قریب سی سال حاکم دارالامان کرمان بود. آثار عدالت و رعیت پروری به ظهور آورده بعد تسخیر قندهار بیگلربیگی آنجا شد. در سال هزار و سی و چار بر تالاب ایوان ارگ قلعه قندهار در سریری بر حجر ایوان تکیه داشته خوابیده بود، حجرسست شده، او از میان قلعه قندهار از سریر مابین افتاد و حیات به قابض ارواح سپرد. بعد از زمانی خدمتگاران واقف گشتند. علی مردان خان نعش آن مرحوم را از قندهار به مشهد مقدس نقل کرده در روضه رضویه به خاک سپردند. علی مردان خان خطاب خانی یافته به جای پدر بیگلربیگی قندهار شد. بعد چند سال به جهت عداوت شاه ایران و ترس جان به هندوستان آمده در سلک امرای شاه جهان پادشاه منتظم گشته و قلعه قندهار پیشکش کرده مدتها به کمال اقتدار و احتشام به سر کرده درگذشت. هم چنین ابراهیم

خان و زبر دست خان در زمان فرمانروایی عالمگیر پادشاه به نظامت و ایالت اکثر اطراف هندوستان مثل کشمیر و گورکپور و غیره ممتاز بودند. خودش نیز به منصب و امارت و جاگیر مناسب سرفرازی داشت. اگرچه به مرتبه آبا و اجداد نرسیده لیکن به رفاه و جاه به سر می‌برد و جامع اکثر علوم بود. خصوصاً [در] اعمال سیمیا و صنایع و بدایع کمال مهارت داشت و بسیار کوچک دل و عظیم الاخلاق و به جوهر همت و شجاعت عظیم المثال بود و با جناب شیخ محمدعلی حزین - علیه الرحمه - خیلی مربوط بود و جناب شیخ تعریف طبع ایشان می‌فرمودند. در زمان سلطنت محمداشاه پادشاه به رحمت حق پیوست. از تألیفاتش رساله‌ای در اقسام تحقیقات سمّیات است به جهت تجربه و آزمایش زهر هر یک مار. چند افسونگر مارگیر نوکر داشت و هر نوع مار گرفتار و به زهر مهره و دیگر تریاق آزموده و آن را به شرح و بسط مفصل در آن رساله مندرج ساخته و پنج هزار رویه برین نسخه خرج کرده. فی الواقع چنین نسخه گاهی تألیف نگشته. کلیات ضخیم از هر گونه اشعار مثنوی و قصاید و غزلیات دارد. طبعش بسیار رسا بود».^{۱۷}

فایز آثار متعدد خطّی و چاپی دارد. از آثار خطّی او به آنچه من شخصاً موفق به رؤیت و فهرست برداری شده‌ام، به شرح زیر است:

۱. احزان الصدر، دانشگاه پنجاب، لاهور، شماره Pe II-92
۲. تبصرة الناظرین، همانجا، شماره Pe I-13، با یادداشت مؤلف بر ظهر برگ مورخ ۱۱ محرم ۱۱۳۵ هـ و مهر او «صدرالدین محمدخان ۱۱۳۲ هـ» و مهر فرزند او.
۳. تحریر الصدر، همانجا، شماره Ph III-116 با مهر مؤلف.
۴. زینت البساتین، همانجا، شماره Ph III-10.
۵. صراط الصدر، همانجا، شماره Pc I-10.
۶. طریق الصدر، همانجا، شماره Pc I-10.
- دو نسخه پیش گفته با هم در یک مجلد است و امضای مؤلف با تاریخ ۱۱۳۵ هـ و مهر مؤلف «صدرالدین محمد خان ۱۱۳۲ هـ» را دارد.
۷. معارف الصدر، همانجا، شماره Pb II - 3، با امضای مؤلف با تاریخ ۱۱۱۳۴ هـ و مهر «صدرالدین محمد خان ۱۱۳۲ هـ».
۸. کلیات اشعار فائز را در موزه ملی پاکستان، کراچی و کتابخانه دکتر وحید قریشی، لاهور دیده‌ام و هر دو نسخه را در فهرس آن دو کتابخانه معرفی کرده‌ام.^{۱۸} در کلیات

- فائز (نسخه موزه، شماره N.M.1958-478) رقعات الصدر نیز آمده است. ممکن است که برخی از رقعات او خطاب به حزین باشد.
۹. نبطاسیا، دانشگاه پنجاب، شماره Ph III-116، با مهر مؤلف.
۱۰. نجم الصدر، همانجا، شماره Ph III-117، با مهر مؤلف و فرزند او.
۱۱. هدایت الصدر، همانجا، شماره Ph III - 15، با مهر مؤلف.

محتویات رقعات

تمام نامه‌های حزین در مجموعه یکم در فضای شبه قاره و در شهرهای لاهور و دهلی و غیره نوشته شده است و به مسائل روزمره زندگی حزین اشاره دارد. مثلاً مشکل مسکن در هند و اظهار آرزوی بازگشت به وطن مالوف (رقعه ۱۴)؛ اظهار حاجت به سه چهار نفر خدمتگار برای خود (رقعه ۱۵)؛ حزین از کثرت عوایق در لاهور زمین گیر بوده (رقعه ۲۶)؛ گله از شدت گرما و نامساعد بودن آب و هوا (رقعه ۳۸)، علل کثرت مخارج زندگی و وضع پوشاک و خوراک حزین و نوعی تعریض به زندگی مسافروار خود (رقعه ۴۳). برخی از این نامه‌ها در دورانی نوشته شده است که نادر شاه افشار قندهار را محاصره کرده بود (رقعه ۲۰) و بعداً در ۱۱۵۱ هـ او به دهلی حمله کرد. حزین به این «هنگامه» نیز اشاره دارد (رقعه ۴۳). بدین لحاظ ارزش تاریخی این نامه‌ها نیز دست کم از اهمیت اجتماعی نیست. از دیگر نوشته‌های حزین^{۱۹} و اقوال تذکره نویسان می‌دانیم که حزین از هندوستان دلخوشی نداشت. از رقعات او نیز نیک پیداست که همیشه برای بازگشت به ایران مصمم بود و حتی مسیر بازگشت خود را نیز در نظر گرفته بود که از راه لاهور و ملتان و قندهار به خراسان خواهد رسید. او از سفر کشتی (احتمالاً از دریای عمان) می‌گریخت (رقعه ۲۰). ولی این تصمیم ظاهراً جامه عمل را نپوشید و ضعف و بیماری او مانع سفر بازگشت آمد (رقعه ۳۶).

مجموعه دوم رقعات حزین که از تک نسخه لاهور تصحیح شده است، نیز همان حال و هوا را دارد که مجموعه یکم گرد آورده گستاخ. نامه‌های این مجموعه هم در فضای شبه قاره تحریر شده است. متأسفانه مخاطب یا مخاطبان نامه‌ها مشخص نیست. در این مجموعه نیز علاوه بر مسائل فرهنگی و شعری، می‌توان به اوضاع و احوال شخصی حزین پی بُرد. حزین به نواب فایز دهلوی بسیار وفادار بوده و پس از وفات او نگران پسرش میرزا حسن علی بوده است. در مجموعه گستاخ نامه هایی در دلداری او

نگاشته شده و در مجموعه دوم نیز به مخاطب خود سفارش او را کرده است (رقعه ۴۷)؛
حملة نادر شاه به دهلی، در جامعه هند تأثیر منفی داشته است (رقعه ۴۸) و برخی
مطالب دیگر تاریخی در همین زمینه را نیز می‌توان درین مجموعه یافت (رقعات ۵۰،
۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۴).

رجال رقعات حزین

در هر دو مجموعه کسان ایرانی و هندی مشترکاً مطرح شده است، ماسوای چند
رجال که مخصوص به یک مجموعه است. اسامی برخی رجال که مکرر مذکور شده
است، به قرار زیر است:

الله ویردی خان، نواب حسن علی فرزند نواب صدرالدین محمد فایز دهلوی،
حکیم الملک، خوشحال رای، شیر افگن خان (بنده علی باسطی)، میرشهاب الدین،
نواب صدرالدین محمد خان فایز دهلوی، میرزا عبدالرحیم، مولانا عبدالعظیم،
عبدالمجید خان، علی قلی خان [واله داغستانی]، سید عماد الدین خان، غلام حسن
خان، میرزا محمد افضل، حاجی محمد جعفر بیگ، محمد طاهر خان، نواب محمد قلی
خان، نواب محمد مجدالدوله، معین الدین، مهر علی خان، «ناظم ایران» یعنی نادرشاه
افشار، سید نظام و بسیاری دیگر.

در خاتمه از دکتر خورشید رضوی (لاهور) و پروفیسور خورشید حسن خاور
(راول پندی) نهایت سپاس را دارم که در قراءت اشعار و عبارات عربی یاری و راه نمایی
فرمودند.

پاورقی

۱. مثلاً سروآزاد تألیف میرغلام علی آزاد بلگرامی، ریاض الشعراء تألیف علی قلی خان واله داغستانی، مجمع النفایس
تألیف سراج الدین علی خان آرزو و سفینه خوشگو تألیف بندرا بن داس خوشگو که هر چهار تذکره در حین حیات
حزین تألیف شده، شرح حال او را در بر می‌دارند.
۲. برای کتبی در ردّ حزین باید به دو اثر خان آرزو تنبیه الغافلین و احقاق الحق و نیز محاکمات الشعراء تألیف محمد محسن
اکبر آبادی مراجعه کرد. و در دفاع از حزین، امام بخش صهبایی قول فیصل و اعلاء الحق را نگاشته که در واقع پاسخ
خرده‌گیری‌های خان آرزو است. فتح الله گردیزی (م ۱۲۲۴ هـ) نیز در ابطال الباطل جواب اعتراضات خان آرزو در
تنبیه الغافلین را داده است. دکتر نجم الرشید در طی مقاله‌ای به عنوان «سه رساله در نقد ادبی» ابطال الباطل را همراه با

- احقاق الحق و اعلاء الحق چاپ کرده است. ر - ک: مجله سفینه، نشریه گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده خاورشناسی، دانشگاه پنجاب، لاهور، جلد ۱، شماره ۱، سال ۱۳۸۲ ش - ۲۰۰۳ م، ص ۷۱ - ۹۲. دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی در شاعری در هجوم منتقدان، تهران، ۱۳۷۵ ه مباحث رد و دفاع از حزین را یکجا آورده است و نظر انتقادی نقادان هندی در باب شعر را ستوده است.
۳. نیز ر - ک: سید کامل حسین، فهرست نسخ قلمی عربی، فارسی و اردو سبحان الله اورینتل لائبریری مسلم یونیورسیتی علی گره، مطبع مسلم یونیورسیتی، علی گره، ۱۳۴۸ ه / ۱۹۲۹ م، ص ۵۳ و چکیده نامه‌ها در khatak, Sarfaraz khan, Shaikh Muhammad, Ali Hazin, His Life, Times and works, Lahore, 1944 pp.185-188.
۴. مسعود حسن رضوی ادیب، شمالی هندی اردو کا بهلا صاحب دیوان شاعر نواب صدرالدین محمد خان فائر دهلوی اوراس کا دیوان، انجمن ترقی اردو، ۱۹۴۶ م، ص ۱۳۲.
۵. عبدالمقتدر، مرآة العلوم، پتنه، ۱۹۴۲ م، ج ۲، ص ۱۵۱.
۶. اطهر شیر، مرآة العلوم، پتنه، ۱۹۶۷ م، ج ۳، ص ۱۴۶.
۷. Khatak, p.178-179
۸. معصومه سالک، کتابشناسی حزین لاهیجی، نشر سایه، ۱۳۷۴ ش، ص ۴۹؛ خانم معصومه سالک خبر چاپ این مجموعه را به استناد علی عابدی / ۳۰ نقل کرده است. اما مشخصات این مأخذ را بدست نداده است.
۹. مرکز میکروفیلم نور، ایران و هند، با همکاری دانشگاه اسلامی علی گره، فهرست میکروفیلم نسخه‌های خطی فارسی و عربی (جلد اول) کتابخانه مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علی گره، هند، دهلوی، ۱۳۷۹ ش، ص ۱۳۳.
۱۰. Khatak.p.193
۱۱. کامل حسین، ص ۵۴.
۱۲. Khatak, p. 184
۱۳. Khatak, p.202.
۱۴. معصومه سالک، ص ۸۷.
۱۵. شوق، قدرت الله، طبقات الشعراء، به تصحیح نثار احمد فاروقی، مجلس ترقی ادب، لاهور، ۱۹۶۸ م، ص ۶۱۱.
۱۶. قاسمی، شریف حسین. «منهاج الصدر: امیرالامرا علی مردان اور ان کی اهل خاندان کی حالات زندگی» در یادگارنامه فخرالدین علی احمد، گردآورده نذیر احمد، مختارالدین احمد، شریف حسین قاسمی، غالب انستیتی تیوٹ، دهلوی، ۱۹۹۴ م، ص ۵۴۴ - ۵۷۵.
۱۷. هندی، بهگوان داس، حدیقه هندی، خطی، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، شماره ۷۹۰، گ ۱۴۲ ب - ۱۴۳.
۱۸. عارف نوشاهی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان، کراچی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۸۳ م، ص ۵۱۶؛ همان، فهرست مخطوطات کتب خانه قریشی، مغربی پاکستان اردو اکیدمی، لاهور، ۱۹۹۳ م، ص ۲۰.
۱۹. حزین در تاریخ و سفرنامه حزین، به تصحیح علی دوانی، تهران، ۱۳۷۵ ش، ص ۲۶۸ وقایع محاصره قلعه قندهار به دست نادرشاه آورده و در ص ۲۷۰ به بعد «سخنی چند متعلق به احوال هندوستان» دارد که در آن از احوال خود در شهرهای شبه قاره و مشکلات زندگی خود در آنجا (تا سال ۱۱۵۴ ه) نالیده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رَبِّ يَسِّرْ وَ تَمِّمْ بِالْخَيْرِ

الحمد لله رب العالمين و به نستعين و الصلوة و السّلام على محمد و علي و اولاد اهل بيت المطهرين.

اما بعد پوشيده نمانده مكاتبه چند كه به دستخط خاص زبده العارفين شيخ محمد علي حزين - عليه الرحمة - كه به نواب صدرالدين محمد خان بن زبردست خان بن نواب ابراهيم خان بن نواب امير الامراء علي مردان خان و به ميرزا حسن علي المخاطب به نواب اشرف الدوله بهادر خلف الصدق صدرالدين محمد خان مغفور كه بعد رحلت پدر بزرگوارش رقم پذير شده پريشان افتاده بودند، فقير هيچ مدان اشرف علي خان استجالو^۱ المتخلص به گستاخ بن ميرزا عطا علي خان بن ممتاز الدوله نظر علي خان بهادر صمصام جنگ عمادالدوله مختار الملك جهانگير قلي خان بهادر احتشام جنگ به پاس رعايت قرابت اميران سابق الاذكار و هم بنا بر آنكه از هر دو جانب يادگاري و شايقان را باعث تذكاري باشد، آن را جمع نموده و رقعته چند كه به اعزّه ديگر از آن فصيح بيان سمت تحرير پذيرفته در آخرش مندرج ساخته به رشته انتظام كشيد. و اين كالبه تاليف پنجشنبه ششم ربيع الاولى سنه ۱۲۵۲ / يك هزار و دو صد و بيست و پنج هجري در بلده لكهنو صورت پذير گرديد. والله الموفق و المعين.

۱. كذا در اصل.

[۱]

رقعه یکم

تسلّی بخش خاطر حزین! سلامت
إِنْ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفْحَاتِ الْآفَتِ عَرَّضُوا لَهَا
به فراید واردات یادآوری فرموده بودند^۲ ضاعف الله اجرکم و نعماقیل:

شعر

درین چمن سر کلک تو سبز باد چو سرو که شور بلبل ازین شاخسار برخیزد
حال به خاطر آمده که دو مصراع برای تغییر پیش مصراع مانده بود. هر یک را به
مصراعی التیام داده به خدمت می‌نگارد. امید که پذیرای خاطر بوده خارج از مقام
نباشد.

شعر

از باده لطف تو دل ماست که خالیست
زین می همه عالم پُر و میناست که خالیست
شعر
دامن گل بکف سعی سبک روحانست
اندرین ره چو صبا تاخته می‌باید رفت

[۲]

رقعه دوم

مژده میوه‌یی که نخل خامه اعجاز ثمر به گوش هوش این عقیدت نبوش رسانیده
بی تکلف نقش از شوق سوختگان حدت هوا را سرگرم طلب دارد و قلب والامنزل را سه
جزو اخیرش مفرح مانوس به التفات سامی و یکجتهی داعی ملاحظه و تاملی ندارد.
ادام الله عزکم و نعمائکم.

[۳]

رقعه سوم

مجموعه منشور که از فراید کلک گهر سلک بود، وسیله نظم حواس این پریشان حال

۲. مّلی: باشند.

و مطالعه سوادش جواهر شرمه دیده جوهرشناس گردیده. الحق شایسته هزار گونه تحسین و آفرین و دستور منشیان بلاغت آئین یافت. تعریفش از مقوله توضیح واضحات و تعریف معرفات است.

شعر

نگوید خرد پرور هوشمند که گردون رفیعست و کیوان بلند
به بی دانشی آید اندر حساب جو گوید کسی روشنست آفتاب
نسخه فرستاده شد.

[۴]

رقعه چهارم

دو غزل هر یک در عالمی وارد خاطر خامه این زاویه گزین خمول گردیده. چون زمین تازه بود - هر چند از باب فرستادن انجم به افلاک و برگ سبز به چمن و عقیق ریزه به یمن می نمود - مضایقه ننموده. به نظر اصابت اثر فکر دقیقه شناس رسانیده باشد. باشد که سبب توجه خیال باهر الکمال گردد. اعز الله انصارکم.

[۵]

رقعه پنجم

صاحب همه دان و استظهار مخلصان سلامت
بحر هزج مثنی سالم جزوی محذوف ارکانش هر مصراع چهار «مفاعیلین» است و اگر در جزو اخیر نیز حذفی نبوده سالم باشد، در هر مصراع به جای رکن اخیر که «مفاعیلین» چهارم است «مفاعیلان» آورند و بحر غزل سامی همین بحر هزج است. لیکن بنای آن بر پنج رکن گذاشته شده و این خلاف وزن مقرر موزونان و استادان فن است؛ مگر آن که یک دو کس از شعرای معاصر را دیده بودم که یک دو غزل در بحری که ارکان مصراعش چهار «مستفعلن» است ایشان به پنج رکن قرار داده گفته بودند و سلیقه از قبولش ابا می کند. دیگر صاحب اختیاراند.

[۶]

رقعه ششم

از فیض ساعتی صحبت دیروز که آبی به سفال خشکیده و آتشی به خس و خار

پوسیده زد، این چند بیت به سرود عاشقانه - که طبع پرده سنج شناسد که چه نواست -
سرائیده، منظور داشت پذیرا گردد.
بابافغانی چه خوش گفته:
گاهی صبا ز کوی تو جان بخشدم ولی افسوس کاین نسیم عنایت مدام نیست

[۷]

رقعه هفتم

صاحب و ملاذ محبان! سلامت

مجموعه سرکار را چون جسارت به تسوید صفحه نموده بود مرسل خدمت داشت.
اگر حاضر و در نظر نسخه مرغوبی - که فی الجمله امروز و امشب طبع را به آن مشغول
توان ساخت - باشد به ارسال آن منت خواهند گذاشت و چنان که التماس شد از مراسله
آن شخص به جهاتی - که اکثر ملحوظ خاطر فطانت تخمیر است - باید که درین حدود
اصلاً اطلاع احدی نشود. زیاده جسارت است.

[۸]

رقعه هشتم

استظهار داعیان! سلامت

نسخه فارسی مبسوط موسومه به مفتاح از مصنفات اسوة الاولیاء شیخ عزالدین
محمود کاشانی است که جامع ظاهر و باطن و از عظمای مشایخ اصحاب ما و منسلک
در سلسله جلیله «معروفیه» و صاحب شرح کبیر تائیه فارضیه و مصنفات اکثره است. اگر
چه کتاب مذکور را گویا حسب الخواش جمعی از طالبان مخالف مرقوم نموده، بنابراین
خالی از حشو و زاید نیست، لیکن خود جلیل الشان و کتاب مشتمل بر فواید^۳ نیز هست
و کتاب فارسی دیگر را یکی از محبان میر سید علی همدانی - که او نیز از افاضل مشایخ
همین سلسله است - تألیف نموده لیکن مؤلف را رتبه نبوده به این سبب نسخه قلیل النفع
و خالی از رکاکت نیست. نسخه دیگر مشتمل بر چند کلام و خطبه امیرالمؤمنین علیه
السلام - است و مجموعه منتزع از کتاب نهج البلاغه است. معتبر و پاکیزه نوشته‌اند.

۳. ملی: فضایل.

نسخه دیگر قصیده برده است که از کمال اشتها از وصف مستغنی است و دیگری دوازده امام خواجه با دعای توسل است. و السلام.

[۹]

رقعه نهم

صاحب بنده!

بسیار عجب است از دانش و قوت قلب سامی که به سبب یأس و قطع امید از عاجز لثیم ناکس چند مشوش خاطر و این همه مأیوس شوند. ما خود از بندگی خدا و ملک او بیرون نرفته ایم. چه واقع شده تا امروز خود ما را به عزت و رفاه داشته و بقیه ایامی که درین عاریت سرا نخواهد گذاشت و فی السماء رزقکم و ما توعدون. چرا باید خود را این همه مکدر و شکسته خاطر داشت و به دست وساوس شیطانی انداخت؟ متوقع است که وجود و عدم ایشان را متساوی و رد و قبول ایشان را یکی انگاشته به قوت ایمان و اعتماد به کفایت معبود حق مستمال و مطمئن خاطر بوده خاطر این محب را زیاده برین افکار و بیقرار نفرمایند. چه یقین می داند که هرگز محتاج مذلت و التجا به اذال - ان شاء الله المستعان - نخواهند شد. زیاده مقام را گنجایش نیست. ادام الله عزکم.

[۱۰]

رقعه دهم

ایام به تمام میمنت و مبارکی بادی [کذا]^۴

حد فطر صاعی است و کمتر از صاع مجزا و مجزی نخواهد بود و زیاده یقین که اولی است. چه رعایت جانب مستحق درین مواقع ارجح است. اگر پنچ سیر شاهجهانی بدهند ظاهر آن که رعایت این معنی شده باشد و زیاده را مختارند. ادم الله آمالکم.^۵

[۱۱]

رقعه یازدهم

صاحب داعیان! سلامت

۴. ملی: ایام میمنت تمام و مبارکباد مستدام باد.

۵. ملی: اعمالکم.

چون سابق فقیر مقدار مثقال صیرفی و صاع و سایر موازین را اعلام نموده بود، الحال به مکافات لطف فرموده از آن قرار مقدار یک سیر شاهجهانی معمول این شهر را بلا تفاوت اعلام بخشند.

[۱۲]

رقعه دوازدهم

صاحب بنده!

از احوال سعادت اشتغال محب مشتاق را اطلاع بخشند. چون خصوصیت و داد و نهایت خلوص پوشیده نیست لهذا محمد رضای خوشنویس - که به التفات سامی مرقه و شکرگزار است - التماس نمود که چون معلم سابق سرکار را الحال شغلی پیش آمده و به جای او دیگری را مقرر خواهند فرمود، اگر چنان شود که این خدمت به او مرجوع گردد چنان که خود مرقه است به دولت سامی عیالش نیز مرقه الحال خواهند گردید و مستدعی شد که اظهار التماس او داعی نماید. حسب الخواش او جسارت نمود. الامر منکم، والسلام.

[۱۳]

رقعه سیزدهم

صاحب اصدقا! سلامت

ضعف حواس پریشان کمال تقصیر لازم آورده که از جواب رقیمه سامی غافل گردید و بر آن - خدا داند که - چند روز گذشته. الحال در میان کاغذها به نظر آمد به چه انفعال که نکشید. خاطر دقیقه یاب حقیقت آگاه را وسیله نموده معذرت می خواهد و امید است که معذور باشد.

[۱۴]

داعیان ملاذ! سلامت

نعما قیل:

۶. ملی: عیالش نیز به دولت سامی.

شعر

سرشک از زخم پاک کردن چه حاصل؟ علاجی بکن کز دلم خون نیاید
از رهگذر نوازش مکرر در بابِ خانه فرموده‌اند. سابق که ملاحظه شده می‌گفتند
بسیار نمناک است. اگر چه این کلبه‌ای که تا حال به سر برده نیز انواع معایب و
مکروهات جمیع دارد و این فقیر منازل متعلقه به سر کار را اصلاً از مساکن قدیمه خود
تفاوت نمی‌گذارد و این وضع که حال واقع و رویداد است به هر کلبه ویرانه هم
می‌گذرانند.

شعر

ذوق تعمیر نمی‌خواست به آب و گل من خانه سیل غم آباد که ویرانم کرد
لهذا حاجت ملاحظه و انتخاب نیست، لیکن دو چیز مانع است: یکی از بی‌دماغیها و
بی‌حالیها دشواری نقل و از جایی برخاستن و به جایی نشستن و دیگری ترصد نجات و
خیال حرکت ازین شهر به سمت اوطان مألوفه قدیمه که همواره مامول و مرکوز خاطر
آزرده است. زیاده مصدع نمی‌گردد. ادام الله ظلکم و عزکم.

[۱۵]

رقعه پانزدهم

فدات شوم!

از آنجا که گستاخیهای یک جهتان است به تصدیع دیگری راضی نشده، ملتمس
است که چون حاجت به سه چهار نفر خدمتگار هست و هنوز حاضر نشد و چند کس که
سابق می‌آمدند حالا سپاهی شده‌اند، اگر به احدی از انفار سرکار حکم شود که چند کس
شناخته او باشند اگر بهم رسد، بیایند^۷ به هر نوع رضای ایشان باشد معمول خواهد شد و
بی‌ادبی را عفو فرمایند. یاتی ظلکم.

[۱۶]

رقعه شانزدهم

ملاذ نیازمندان! سلامت

۷. ملّی: بهم برساند.

تصمیم حرکت - چنان که گزارش یافته بود - دوشینه و چون دو روز است که ضعف و الم سینه از دیاد یافته و موانع دیگر نیز پیش آمده از دیشب تغییر رای حرکت دوشینه شده موقوف به چند روز بعد دارد. ان شاء الله تعالی. در حین شرف حضور روزی که معین نموده باشد معروض خواهد داشت.

[۱۷]

رقعه هفدهم

لا حول ولا قوة الا بالله

شعر

چندان بگریستیم دور از رُخ تو کز مردمک دیده سیاهی بردیم
نه دل و نه دست و نه چشم خون گرفته وفا می‌کند. اگر چند دیگر حیات کدورت
آثار مانده باشد شاید توفیق ذرایع یابد. ظهر یوم الجمعة از سرای کپور قلمی شد. فدای
تو. البته به چند کلمه یاد فرمایند.

[۱۸]

رقعه هیجدهم

ای شوق تو در مذاق چندان که می‌پرس دل را به تو اشتیاق چندان که می‌پرس
آن دست که داشتیم بدامان وصال بر سر زدم از فراق چندان که می‌پرس
دیشب شب نوزدهم به دو کلمه نگاشته کلک گهر سلک در جواب ذریعه این مهجور
مستهام قلمی و عنایت فرموده بودند، دیده روشن گردید. دو روز قبل چند کلمه احوال
پریشان خود را در سلک تحریر درآورده به معرفت عزیز القدر میر شهاب الدین ارسال
عالی خدمت نموده. امید که منشا یادآوری گردد. الله داد ملازم سرکار را از لاهور
رخصت و معین الدین را حسب الخواش نگاهداشته‌ام. حال چند روز در لاهور
اقامت، بعد اراده حرکت به ملتان است. چون ناظم ایران در همان حدود است، شاید
ممکن شود که بی‌زحمت سفر دریا از همین راه روانه خراسان شوم. جراحت مهجوری
را ندانم چه چاره نمایم که مرهم‌پذیر نیست. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

[۱۹]

رقعه نوزدهم

لله دَرّ من قال بلسان الحال:

رباعی

از واقعه ایت با خیر خواهم کرد
وان را به دو حرف مختصر خواهم کرد
با مهر تو در خاک فرو خواهم شد
با عشق تو سر ز خاک بر خواهم کرد
مسئول و مأمول از دربار کردگار آن است که شکستگی خاطری که به سبب اطلاع به
احوال نیکو مآل حاصل گردیده به حصول علم به ترفّه و جمعیت بال سامی تسلی و
آسودگی یابد تا هست خود فراموش چسان تواند نمود.

شعر

بچه اندیشه‌ام از خاطر ناشاد زوی
چه بخاطر گذرانم که تو ز یاد زوی
أَيِّدْكُمُ اللَّهُ بِمَنَّةٍ.

[۲۰]

کتابت بیستم

نگاه بسلم مضمون حیرت را تو می‌دانی

مرا مطلب فراموش و ترا یاد است می‌دانم

حَمَلْتُمُونِي عَلَى ضِعْفِي بِفِرْقَتِكُمْ

مَالِيسَ لِي بِحَمَلِهِ سَهْلٌ وَلَا جَهْلٌ

بیت

گو صبر تا کنم طی غمنامه جدایی
از پیش می‌فرستم اشک سبک عنان را
و ما شوق مقصوص الجناحین مقعد
علی الصنم لم لقدر علی الطیران
باکثر من شوقی الیک و انما
رَمَانِي بِهَذَا الْبُعْدِ مِنْكَ رَمَانِي
برده از حرقت خاطر نتوانم برداشت و حرفی از سوزدل نیارم نگاشت.

شعر

ما را کدام وقت و چه احوال مانده است

جان رفته پیش و جسم ز دنبال مانده است

به امید تسلی وصال نیم جانی غم اندوخته اسیر قفس شکسته بدن بود. لله الحمد در

شکنج حرمان فکر آزادی دارد.

بیت

گر تو باشی می‌توان صد سال بی جان زیستن
بی تو گر صد جان بود یک لحظه نتوان زیستن
دیده محرومی دیدار چه بیند که خجلت نه بیند.
چو یوسف را نه بیند یوسف را چرا بیند
چه منتها که بر یعقوب دارد دیده کورش

رباعی

در عالم اگر سینه فگار نیست، منم و اندر ره اعتبار خاریست، منم
در دیده من اگر سرور نیست، توئی بر خاطر تو اگر غبار نیست، منم
سلسله توالی ایام گسسته باد که رشته مواصلت از میان بُرید و دیده شور مهر و ماه
کور باد که نتوانست دید. درین راه گامی نزد. گه در خیال آن که قدم ملازمت وقتی
رسیده است که هر اشک خونین دامن دامن نثار نکرده باشم و به سرایی نرسیدم؛ گه در
آن که شبی منزل گاه موکب شده صد قافله آه جانسوز روان نساخته باشم.

شعر

وَمَا حُبُّ الدِّيَارِ شَغَفَنَ قَلْبِي وَلَكِنْ حُبُّ مَنْ سَكَنَ الدِّيَارَا
يفعل مایشاء و یحکم ما یرید.

مجموعه احوال سراپا ملال این که از مخاطرات طریق محفوظ روز شنبه دوازدهم وارد
لاهور شده. آلام و متاعب سفر به مکاره و مشاق اقامت در بلد تبدیل یافت. مصرع:
تا نفس باقسیت راه زندگی هموار نیست
و به تاریخ پانزدهم با آن که:

در راه عشق دست و دل کس بکار نیست

بی اختیار به این چند کلمه پریشان - که سواد پریشان حالیهاست - جسارت شد.

شعر

تا دور از وصال تو فرخنده مانده‌ام شرمنده مانده‌ام که چرا زنده مانده‌ام
چون ناتوانیها به کمال و بعض موانع دامنگیر است، لابد چند روزه اقامت درین شهر
ناچار است. و اراده آن که بعون الله بعد از چند یوم عازم ملتان شده چون ناظم ایران به
قندهار رسیده و حصار را در میان گرفته و از قراین مستفاد می‌شود که شاید بزودی این

مهم فیصل پذیر می‌گردد. در باب حرکت خود به او مراسله شده. شاید نوعی شود که بی‌تحمل زحمت سفر دریا از همان ضلع - اگر حیات باشد - خود را به خراسان رسانم. امروز سیادت پناه میر شهاب الدین ملازم سرکار رسیده. فصلی سیلاب اشک بیقراری جاری ساختم. این قدر متوقع و مترصد می‌باشم که کرم عمیم مبذول و هرگاه دماغ وفا کند به دو کلمه یاد و شاد فرمایند. دو مرتبه از بین راه مصدع شده‌ام و به جوابی هنوز مفتخر نگردیده. زیاده چه نگارد. ادام عمرکم و زاد عزکم و مجدکم. از رسیدن ظفر نامه به سرکار اعلام فرمایند.

[۲۱]

مکاتبة بیست و یکم

شعر

نگاه بسملم مضمون حیرت را تو می‌دانی^۸
مرا مطلب فراموش و ترا یاد است می‌دانم
بی تو نفسی خوش نازم، خوش ننشستم
جایی ننشستم که در آتش ننشستم
نیم نفسی غبار آلود می‌آید. در بیست و هشتم^۹ به سعادت مطالعه نوازشنامه سامی به وسیله سیادت پناه مستسعد گردیده شکرگزاری نمود. سیادت پناه مذکور را برین مهجور حقی عظیم است. هر روزه آمده لحظه به تذکار سامی می‌گذارد. مجدد اشاره سیر باغ صادر شده بود. اگر حیات باقی است حسب الفرموده معمول خواهد شد. زیاده چه عرض نماید. قاصد مستعجل و خاطر پریشان. عجل الله لنا الفرج بمحمد و آله. امید که به زودی به شرف مطالعه دو کلمه نگاشته کلک گهر سلک مشرف گردد. ادام الله افضالکم. تحریر [عزّه] ربیع الاول.

۳
۸
۹

[۲۲]

۸. مَلّی: حیرت را نمی‌دانم؛ نیز رک: دیوان حزین لاهیجی، ص ۳۳۶. ۹. مَلّی: بیست و ششم.

مکاتبة بیست و دوم

شعر

مدتی شد که ره مهر و وفا مسدود است

نه کسی می رود آنجا، نه کسی می آید
از نارسایی های طالع خاطر مهجور قناعت به پاره کاغذی - که از دیار وفا آمد -
نموده بود، از آن هم محروم است. صاحب دل و جان مستمندان سلامت، مکرر این
نیازمند با وجود ضعف دماغ و ناتوانی تن که قوتِ قلم گرفتن نیست مصدع گردیده.

شعر

خجالت می کشم از نامه های بیجواب خود

که بار خاطر آن رخنه دیوار می گردد
توقع و ترصد از الطاف عمیم آن است که به دو کلمه حاکیه از احوال سعادت مآل
تسلّی بخش خاطر حزین گردند، شاید عمر بی وفا و وفا به مطالعه آن کند. تا حال تحریر -
که پانزدهم شهر جمادی الاول است - در ویرانه لاهور اسیر قید تقدیر می باشد و به نهج
سابق هر روزه عازم حرکت است. حق سبحانه نجات کرامت فرماید. چون از ملازمان
سرکار کسی روانه بود عجاله الوقت به این ذریعه مبادرت نمود. رزقنی الله لقاءک و
اعلی مرتقاک. والسلام.

[۲۳]

مکاتبة بیست و سوم

ما دل ز غمت شکسته داریم ای دوست از غیر تو دیده بسته داریم ای دوست
گفتی که به دل شکستگانم رحم است ما نیز دل شکسته داریم ای دوست
گرامی صحیفه شریفه نوازش فرمای عطوفت پیرای جان به لب رسیده را رشحه
فیضی عنایتی بخشید که از شکر آن بیان قاصر و زبان عاجز است.

شعر

من بی تو نمی قرار نتوانم کرد احسان ترا شمار نتوانم کرد
گر بر تن من زبان شود هر موئی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد
از افسرده دلی و کسالت مزاج گرامی اشعاری داشت امیدوار آنقدر مهلت از عمر کم
فرصت می باشم که مؤدّه انبساط و بشارت نشاط را بشنوم. احوال این نیازمند به نهج

سابق است. کثرتِ بارش و زبونی حالت و عهد بد اقتدار تقدیر هنوز در این بیت الحزن اسیر دارد.

ابیات

زندانی زندانِ غمم گر چه ز گرمی زنجیر گدازد نفس سلسله جانم
بگذار که از مُلک تو بیرون روم ای چرخ ای سفله بگوی که چه دادی به بهایم
توقع آن که از نوازشات و انهای کیفیت حالات سعادت آیات محروم نباشد. چیزی
که لایق اظهار باشد، نیست. تا سی و هفت روز قبل از تحریر - که شانزدهم است - آنچه
محقق از خبر قندهار رسید آن است که جمع اطراف و اکناف آن ملک را معمور و بنای
شهرها و قلعه‌ها نموده ایلات و احشامات از خراسان آورده جایی داده و همان حصار
قلعه زندان همان تیره بختان شده. هر چند التماس داشته‌اند که نوعی بنای زندگانی در
جایی برای ما گذاشته عفو به تقصیرات نمایند که مطیع باشیم، مقبول نیفتاده.
می‌گفته‌اند] از اول اگر می‌گفتید مسموع بود، الحال ممکن نیست و کار بر ایشان به
مرتب‌ای به سختی رسیده که [از] دفن موتای خود عاجزانند. این بوده احوال مردم آن
حصار.

[۲۴]

مکاتبه بیست و چهارم

شعر

هستم ز غمت چنان پریشان که می‌پرس زان سان شده‌ام بی سرو سامان که می‌پرس
ای پیک خیال سوی جانان چو روی بیخود ز منش بی‌پرس چندان که می‌پرس
حکایت مراتب شوق و غرام به دیدار آن قبله عالی مقام به تقریر زبان خامه خام یا
به تحریر قلم شکسته ارقام حاش که صورت پذیر باشد. والله علیم بذات الصدور که
صدور محن هجران آن فرمانفرمای دل و جان زبان بیان را الکن ساخته و روح رمیده را
از ارتباط تن به مرحله‌ها دور انداخته چه گزارش نمایم. نامه پردازی نمی‌آید.

نوشتم مصرع آهی که مضمونش تو می‌دانی

بعد از تمادی شداید انتظار دو نوازش نامه مصحوب یک قاصد رسیده مرهم سینه
فگار گردید. دل دونیم را در لباس تسلی به خون صد حسرت غوطه داد. الحمدلله علی
کلّ حال. از غایت عنایت و فرط کرم استعلام حال این شکسته بال فرموده بودند.

دیروز پریشانی خود را به تو گفتم امروز پریشان‌تر از آنم که توان گفت

شعر

گر قاصد دوست پُرسد احوال مرا آهی به لب آرید و جوابش مدهید
این هم چون مقدمه سابقه چه نگارم. خاموشی تقریر مطالب تواند نمود و عقده دل
تواند گشود.

شعر

شب دوشین سر زلف سخن با دوست وا کردم
حکایت بود بی‌پایان بخاموشی ادا کردم
به فرط اختصاص این شیفته اخلاص را ز مجمل مجاری احوال سعادت اشتمال
اخبار فرموده بودند. مصراع:

گر نخل وفا بر نهد چشم‌تری هست

از گردش سپهر کج رفتار است. بیتابان را هرگونه غباری پیش نظر آید سرمه اعتبار
خواهد بود. انتظار مهام حسب المرام حواله به اقتدار ناظم نظام ملک و ملکوت و مبدع
سلسله انتظام لاهوت عنه شئی لایفوت است. لایسبق عن قضائه سابق و لایعوقه عایق
ولا معقب لحکمه ولا حول ولا قوه الا به.

نظم

ای ستم‌ها هایت ز جان محبوب‌تر وی جفایت از وفا مرغوب‌تر
ناخوش تو خوش بود بر جان من جان فدای یار دل رنجان من
نالَم و ترسم که او باور کند وز ترحم جور را کمتر کند
جعلنا الله من الصابرين الشاکرين الذين آخر دعوانهم ان الحمد لله رب العالمين.
مرقوم فرموده بودند که فراموش نخواهی نمود.

این محالست که از خاطر ناشاد روی چه بخاطر گذرانم که تو از یاد روی
هرگز از خاطر فراموشکار اعنی مبتلای مرض نسیان فراموش نتواند شد و گاهی از
احاطه متخیله این علیل ضعیف دماغ بیرون نمی‌تواند رفت.

گر فکندی در غم هجران که دل را خون کنی

قدرت از یاد من رفتن نداری چون کنی

هر چه نویسم معذورم و معذور خواهند فرمود. هنوز - که ۴ شهر جمادی الثانیه است
- در لاهور ماسور است. امید که اگر دو روزی عاریت حیات باشد از ارقام مشکین فام

محرورم نباشد. ایام آرام حسب المرام مستدام باد.

[۲۵]

مکتوب بیست و پنجم

شعر

مجنون به ریگ بادیه غمهای خود^{۱۰} شمرد

یاد زمانه‌یی که غم دل حساب داشت

رباعی

بی‌وصل تو چون غنچه دلم پُر خونست وز گریه به بیاض دیده‌ام گلگونست
آزار جدائی تو از حد بیش است اندوه فراق از حساب افزونست
حکایت شداید مالایطاق هجر و فراق از آن گذشته که به تحریر نامه و توسط خامه
شرح آلام آن را توان بیان نمود و شکایت درد دُوری و غم مهجوری افزونتر از آن است
که به رکضات قلم و بنان پشت خم بیابان بیان آن را توان پیمود.

رباعی

گر خامه همه زبان چو سوسن گردد ور نامه بخون دل ملون گردد
نه قصه درد من به پایان آید نه صورت حال بر تو روشن گردد
نمیقه انیقه و صحیفه شریفه بعد از تمادی ایام انتظار و تکرار ذرایع مخالفت دثار^{۱۱}
- که نامزد این هدف سهام آلام روزگار گردیده بود - به تاریخ پنجم شهر رجب رسیده
دیده را نوری و دل را سروری بخشید. اگر امید دیدار و توقع الطاف به فریاد جان
بیقراران شوق و داد نرسد، پیداست که از صبوری چه آید و اگر مشاهده شاهد خیال
مونس خاطر افکار نگردد معلوم است که از شکیبایی چه گشاید.

اشعار

تا غمت در سینه باشد شاد نتوان زیستن

با چنین درد از بلا آزاد نتوان زیستن

دشمنی چون هجر در بنیاد جان افزوده پای

بر امید صبر بی بنیاد نتوان زیستن

۱۱. ملی: مخالفت آثار.

۱۰. ملی: غمهای دل.

باری به هر حال - حال تحریر که هشتم است - هنوز نیم جانی به صد ملال و کلال هست. برای حرکت و استخلاص از بلای بودن این دیار بسیار بیقرار بوده و می‌باشد و نزد هر تصمیم مانعی پیش می‌آید. مدتی است که به سبب تبِ نوبت - که علاوه شکستگی حال شده معطل است - موانع دیگر را چندان اعتباری نمی‌کند. الحال چون از رفع آن هم یأسی حاصل شده می‌خواهد که ازین شهر برآمده روانه ملتان گردد. مصراع:
آه من العمر و آلامه

چیزی که لایق اظهار و خبری که قابلِ عرض باشد نیست. الا آن که مقدمه قندهار یا فیصل شده یا قریب به انفصال است و احتمال به پیش آمدن او به حسب ظاهر احوال قوی است. تا چه پیش آید. ترصد از اشفاق صمیم سامی آن که از نوازش محروم نفرمایند. زیاده [چه] نگارد. ادام الله عزک و بقاءک^{۱۲}.

[۲۶]

مکاتبه بیست و ششم

شعر

زین بعد برت نامه ننوشته فرستم

یعنی که ز هجران توام دیده سفید است

صاحب و قبله دل و جان نیازمندان سلامت!

مقتضای حال و تطاول محرومی وصال گفتنی و نوشتنی نیست.

شعر

بیداد فلک را بتغافل گذرانیم پوشیدن چشمست ز عالم سر بالی

هنوز که نهم شعبان است درین خرابه شهر به سبب کثرت عوایق زمین گیر است.

عجل الله لنا الفرج. از رسیدن ذرایع سابقه و اعلام احوال سعادت اشتمال امیدوار است

که محروم نباشد. زیاده چه عرض شود. ظلکم ظلیل.

[۲۷]

مکاتبه بیست و هفتم

۱۲. ملّی: عزکم و بقاءکم.

به سنگ رخنه شد از بس گریستم بی تو ز سنگ سخت ترم من که زیستم بی تو
حکایت بر شکایت مهجوری و شرح احوال [پُر] ملال درین مدت متمادی دوری
گفتنی و نوشتنی نیست.

حکایت بود بی پایان به خاموشی ادا کردم

عمر دوریها دراز افتاد و ما را به هجرکرد. به هر حال که ما به تسلی خاطر مکسور
این هایم مهموم است. رسیدن ملاطفه‌های گرمی و نگاشته‌های سامی است. آن هم
چون مشعر بر ملال خاطر و انکسار مزاج عالی است جراحتهای ناسور دل را نمک سوده
می‌سازد. رضینا بقضاء الله. حال تحریر - که بیست و دوم شعبان است - چند کلمه
مرقومهٔ خامه مشکین ختامه که به معرفت خوشحال رای نامزد این نیازمند فرمود بودند،
رسید. چون بعد از مدتی مدید بود که تهیج نساخته بودند، حیاتی بخشید و هرگاه
مستفسر احوال این شکسته بال باشند. از حین ورود به این شهر الی الان - که نه ماه
می‌شود و مثل مسافری که واری سرای شده باشد - هر روزه عازم حرکت بوده و
می‌باشد. از فرط مکاره یاد ایام اقامت شاه جهان آباد می‌کنم و حسرت دارم که به مراتب
اوقات خوش بود ولا اقل به این مرتبه تنهایی و بی‌کسی نبود. اگر به یمن ادراک حضور
سامی دانش خدمت ما به التفاوت باشد، هر آینه مقام حسرت عظیم است. به هر حال
موقوف به مشیت الهی است و از مثل من عاجزی چه آید؟ مکرر به مردم بی‌انصاف خود
- که در آن مملکت اند - نوشته‌ام و ایشان را طلبیده‌ام. چه با وجود تنهایی و بی‌سامانی
حرکت متعذر است و آلودگی‌ها و شغل.. بسیار شده. اصلاً تا حال چیزی از آنها
نمی‌رسد. یفعل الله ما یشاء. زیاده چه موجب ملال خاطر سامی شود. امید که هرگز از
فراموشان خاطر عاطر نباشد. ظلّ عالی لایزالی.

ر
ق
ب
ا
ن
س

[۲۸]

مکاتبهٔ بیست و هشتم

صاحب دل و جان مستمندان هایم مهموم سلامت!

ابیات

خونین جگری بی تو نهفتیم ولیکن از گریه نگهداشتن راز نیامد

رفتم که نویسم من حیرت زده حرفی از مطلب گم گشته خبر باز نیامد
 چون قلم گرفتم همین دو بیت بدیبه آمد، نگاشته شد بی تکلف و شایبه رسمیات. به
 جلال ذوالجلال جل جلاله قسم است که در حوصله و عهدهٔ تقریر و بیان نیست آنچه از
 دیر رسیدن و آنچه از رسیدن گرامی نامهٔ سامی روی می‌دهد، عجب حالتی است.
 می‌پنداشتم که روزگارِ ناسازگار آنچه در قوه‌اش بود و توانسته، نسبت به من تقصیر
 نکرده. باین سبب از خصمی او ایمن شده بودم و فارغ نشسته، ندانستم. چون دانستم چه
 شود؟ الحال ایمن شده‌ام. به آن حالی که بودم راضی نشد که در گوشهٔ آن شهر افتاده
 باشم. همان قدر ناکامی وصال نتوانست رشکش آمد و به کام خود به ملال مهاجرت
 افکند. در متخیلهٔ من روزگار آزمودهٔ حوادث عالم دیده‌خوردن بود که دیگر در
 بازار بی انصافی روزگار متاع کساد آزادی مانده باشد که به کار دل آزردهٔ من نکرده
 باشد و موقوف به آخر کار و اوقات توقف این شهر ادبار آثار^{۱۳} گذاشته باشد. الحمدلله
 حمد الشاکرین چه خواهد شد و چه خواهد کرد؟ الامر قریب و الاصحاب قلیل و نعمًا
 قال المولوی:

جانهای بسته اندر آب و گل خوش رهند از آب و گلها شاد دل^{۱۴}
 آرزوی یک ساعت ملاقات در دل است. دیگر چه نویسم. صبح امروز - که بیست و
 چهارم رمضان المبارک است - از غرایب احوال آن که چندبیت به خاطر رسید، همین
 جا می‌نگارد و به نظر گرامی می‌رساند.

غزل

معنی کناره گیرد اگر از میان روم	خالی شود جهان چو برون از جهان روم
بسیار دیده‌گردش ایام نخلِ ما	همراه گل بیامده‌ام، با خزان روم
مردم ز هجر و دولتِ وصل تو رونداد	هستم ز بخت پیر و به حسرت جوان روم
از یاد غیر آتش غیرت بما زدی	قربان شیوه‌های تو نامهربان روم
در کاروان شوق کسی بی‌دلیل نیست	دنبال بوی گل سحر از گلستان روم
پیش ره مرا نتواند کسی گرفت	خون دلم که از مژهٔ خونفشان روم
آمد شد بهار بسی دیده‌ام «حزین»	من برگ گل نایم که بباد خزان روم

۱۳. مَلّی: این دیار.

۱۴. مثنوی مولوی، دفتر ۱، بیت ۱۳۷۹ (چاپ نیکلسون)، مصرع دوم، چون دهند.

دو کلمه که در جوابِ خطِ مصحوب خوشحال رای تسلی مهجور فرموده‌اند به
وساطتِ میر شهاب الدین زید عزّه رسید. چند ذریعۀ سابق فقیر گویا نرسیده، هر چند،
مصراع:

بر نامه خویش رشکم آمد
ادام الله عزکم و مجدکم و عمرکم.

[۲۹]

مکاتبة بیست و نهم

از واقعه‌ایت با خیر خواهم کرد و انرا بدو حرف مختصر خواهم کرد
با مهر تو در خاک فرو خواهم شد با عشق تو سر ز خاک بر خواهم کرد
به تاریخ ۲۳ شهر ذیحجه الحرام تسلی نامه نامی شرف ورود بخشید و شکر گزاری
نمود.

شعر

به مکتوبی نمودی تازه رسم آشنایی را نهادی مرهم از مغز قلم داغ جدایی را
احوال این مهجور به نهجی است که چندی قبل معروض شد و آنچه زو دهد معروض
خواهد شد. عزیز القدر میر شهاب الدین می‌رسد. گاهی مسکن و گاهی به بیقراری خاطر
می‌افزاید. از کرم عمیم مترصد آن که این سوخته حرمان را متواتر و متعاقب به رشحات
کلک گهر سلک نوازش فرما باشد. و نعم ما قلت:

شعر

نگاه بسملم مضمون حیرت را تو میدانی
مرا مطلب فراموش و ترا یاد است می‌دانم
عظم الله اجرکم و اجل قدرکم و اعز انصارکم و رزقت لقاتکم بمنه و فضله و السلام.

[۳۰]

مکاتبة سی‌ام

الهی درین عرصه پُر شر و شور دامن خاطر فیض مظاهر هر گونه غباری دور باد.

شعر

بود آیا که در می‌کده‌ها بگشایند؟
گره از کار فرو بسته ما بگشایند؟

چندی قبل شرحی به والا خدمت به وساطت سیادت پناه میرشهاب الدین مرهون داشته و در این چند یوم که به زیارت مختصر نامه نامی دیده و دل تسلی فرمودند از رسیدن آن رقیمه اشعاری نداشت. امید که به سامی مطالعه گذشته باشد. مکرر نوازش فرموده رخصت سیر باغ می فرمایند.

شعر

چه دل گشایم از باغ و بوستان بی تو که دیده در نگشاید به این و آن بی تو
باری مجمل حقیقت حال را در ذریعه سابقه معروض داشته و حسب اشاره با
وجود حالت کذا باز در نظر دارد که فی الجمله اگر حالت مساعدت کند ساعتی به اتفاق
سیادت پناه ملاحظه شود لیکن تنها رفتن نوعی اتفاق شده که میسر نیست و لابد باید
جمعی خبر شده آنها هم حاضر باشند و الا موجب توحش و انست که مرا از حضور
ایشان ملایست. لهذا به تعویق مانده. ان شاء الله به هر نوع باشد به عمل خواهد آمد.
هر روزه اراده حرکت به ملتان هست ولیکن آشنایان گرمی هوا را مانع پنداشته
مبالغه در تعویق حرکت دارند و هنوز قاصد فقیر از قندهار برنگشته تا چه پیش آید. قبل
از حرکت به خدمت آنها خواهد نمود.
چون شب و به روشنی چراغ مرقوم [شده] ضعف بصر مانع اطناب گردید. امید که به
زودی به دو کلمه مسرور گردد. ادام الله عمرکم و زاد اقبالکم.

[۳۱]

مکتوب سی و یکم

چو شمع بی تو نفسهای آتشین دارم که پر ز ناله دل از اشک آستین دارم
حیات بی ثبات هنوز - که پانزدهم صفر است - باقی و در آرزویی بسر می رود. از
فرط انزجار طبع ازین دیار نکبت آثار در حرکت ازین شهر به صوب ملتان بیقرار است.
نهایت درین ایام هر روزه المی تازه و کسالت مجدد روی می نمود تا آن که حدت هوا به
حدی رسیده است که در گوشه نشستن در کمال دشواری شده. نفس تنگی می کند و
الحق زیر آسمان جای نفس کشیدن نیست. باری طاقت حرکت نمانده و هنوز قاصد که
به قندهار رفته مراجعت ننموده. شاید به نوعی که سابق ارشاد فرموده بودند توقفی درین
شهر روی دهد. لیکن اگر قاصد بر وجه مرغوب جواب رسانید طاقت توقف هم چون
نیست. البته به هر حالت که باشد روانه خواهد شد. هنوز به سیر باغ سرکار نرفته. مانع

دوره جدید سال سوم، ضمیمه سوم، سال ۱۳۸۴

اول مفارقت و مهاجرت از خدمت سامی است که سر و برگ زیستن نگذاشته؛ دوم نقاهت و ناتوانی تمام، سیم متوقع بودن جمع کثیر که بی حضورشان سواری فقیر باعث تکدر ایشان است. به هر حال اگر قسمت باشد تکلف از فرموده ننموده به هر نوع باشد یک روز واقع خواهد شد. ان شاء الله تعالی. دو کلمه مفاوضه التفات طراز چهره وصول نموده خاطر پریشان را جمعیتی بخشند.

شبی در واقعه می دیدم، آنچه مجمل آن اینست که گویا در خدمت سامی سوار شده ایم در کمال جمعیت و برخلاف این ایام خاطر گرامی در نهایت مسرت و شگفتگی است. امیدوار است که حق سبحانه به نیل مقاصد کامیاب نماید. بحق الحق و اهله. سابق برین مکتوبی مفصل مرسول عالی خدمت شده بود، رسیدن آن معلوم نشد. ترصد آن که این شکسته مهجور هیچگاه فراموش نباشد. باقی ظلکم و مجدکم.

[۳۲]

مکاتبه سی و دوم

بلب از شوق پابوس تو جان نتوان آمد

چنان آسان که گفתי حرفی از دل بر زبان آمد

شرح احوال فراق و مراتب اشواق را [که] به دل ناتوان می گذرد زبان را چه یارای بیان؟ انما اشکوبشی و حزنی الی الله - و نعمًا قال شیخنا العارف:

شعر

غم عشق را بهای بتو ای امید دلها بزبان حال گوید که زبان قال لالست

ایضاً

خنده بریخت زخم یا به وفاداری دهر گریه بر خویش کنم یا بگر فتاری دل
ما احسن ما جری بلسان قلمی.

اشعار

بی تو سیل کرده ام خون دل شهید را بر سر جام جم زخم خاطر نا امید را
باد خزان نمی دهد فرصت آن که بلبل را گوشزد گلی کند زمزمه نشید را
ناخن چاره گر کجا عقده عشق وا کند قفل بهر دلی که زد می شکند کلید را
وَلِلَّهِ دَرُّ مَنْ قَالَ بِلِسَانِ الْحَالِ نَظِيرِي:
دوران می حسرت همه در ساغر ما کرد بر هر چه نهادیم دل از دیده جدا کرد

با آنکه لبش داد منادی محبت
 ناوک فگنی بر سر هر راه نشانید
 دشمن به ارم افکند و دوست در آتش
 برزند بجای پرو بالش سر منقار
 چندین سخن عشق که گفتند و شنیدند
 خورسند به تسلیم و رضا گفت «نظیری»
 مسکین نتوانست خصومت به قضا کرد*
 سیحان الله پریشانی دل کم نیست سر رشته گسسته سخن را به کجا می کشد. جریمه
 جرایم کردن شوریدگی است.

اشعار عربی

و ما صباية مشتاق علی امل من اللقاء كمشتاق بلا امل
 و الهجر اقتل [لی] مما اراقبه انا الغریق فما خوفی من البلل

اشعار

شبها چراغ دل به حضور تو سوختم
 جاوید زنده‌ام که بنور تو سوختم
 مشهور شهر گشتی و آتش بمن فتاد
 پروانه‌ام که پیش ظهور تو سوختم
 در غم تمام دردی و در عیش جمله سوز
 ای دل بداغ ماتم و سوز تو سوختم
 داری هزار داغ حزین پیش...
 خوش در وفای جان صبور تو سوختم..**
 نوازش نامه گرامی که سیادت پناه رسانید مرهم زخمهای دیرین با نمک داغهای دل
 و جان حزین گردانید. تکرار امر و اشارت به رفتن باغ صادر گردیده بود. امتثال لازم،
 اما به کدام پا راه توان پیمود و کدام دیده نظاره توان نمود؟

شعر

شمع بزم افروز اگر یک لحظه پا بیرون کشد
 خلوت فانوس زندانی بود پروانه را
 نه هوای باغ ساز و نه کنار کشت ما را
 تو به هر کجا که باشی بود آن بهشت ما را

روزی به ابرام و الحاح از خانه برآورده بودند و بیخبر به خانه رفعت آستانه بُردند.
حالی گذشت که همراهان به تحیّر بر حالم گریستند.

از نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار پدید است صنایع عجم را

عربی

[وقفت بربع العامریة وقفة] لیملی علیّ الشوق و الدمع کاتب
و من مذهبی حب الدّیّار لاهلها و للناس فیما یعشقون مذاهب
به بنگله*** کنار حوض - که مرتب شده اشارت سامی بوده - رسیدیم. همانجا
نشسته پرده از دل و دیده بیقرار کشیدیم و به زبان حال گفتیم.

شعر

بنده از مزه برداشت هوای رخ ساقی ای ابر ببین گریه مستانه کدامست
باری هر مایه سامان خونی که به روزگار دراز جمع آمده بود و زمانه ناساز کار به دل
کرده، دیده بی پروا با دوستانه همه را به یک دم صرف نمود. دیگر سرو سامان رفتن باغ
از کجاست؟ لیکن به این معنی را میر شهاب الدین و سایر یاران چنان که باید نمی دانند
و هر روزه تقریب رفتن می نمایند تا چه شود. اراده حرکت به ملتان هم هست. منتظر
رسیدن چیزی می باشد. گویا حکایت قندهار در همین ایام فیصل شده یا به زودی
خواهد شد. مترصد است که به دو کلمه ای منت گذارند. زیاده چه نویسد. ادام الله عزک
و رزقت لقاءک بمحمد و آله.

[۳۳]

[رقعه سی و سوم]

صاحب بنده!

ایما به نوشتن برخی القاب و خطابات فرموده بودند، چون دست و دل از کار رفته
معلوم جناب سامی و سرعت تحریر جواب هم مرغوب بود، به همین وقت نشد که
شمه ای برنگارد، مرقوم و مرسول خواهد شد.

عنوان نامه جات باین عنوان بوده

هو الحفیظ تعالی شانه.

در شاه جهان آباد به سامی مطالعہ امیدگاہ مخلصان نواب مستطاب نتیجہ الامراء
العظام سلالة الاعاظم الكرام زينا للمجد و المعالي صدرالدين محمد خان صاحب اطال
الله بقاءه بگذرد.

ايضاً: عاليجاه معلى جاىگاه سلالة الامراء العظام بقية الاماجد الكرام نواب صاحب
صدرالدين محمد خان اعزله انصاره.
ايضاً: هو الحفيظ تعالى.

نواب مستطاب سلالة الامراء العظام صدرالدين محمد خان اطال الله بقاءه.
ايضاً: عاليجاه معلى جاىگاه نتیجہ الامراء العظام و العظماء الفهام نواب صدرالدين
محمد خان زيد افضاله.

